

افغانستان؛ تاریخ و فراز و فرودها

بخش نخست

◀ عبدالناصر نورزهی (امینی) - ثنا، الله شهناز



”ولعمری لو لم یبق للاسلام فی الدنیا عرق
ینبض لرأیت عرقه بین سکان الهملایا و
الهندکوش نابضاً، و عزمه هنالک ناهضاً.“
[امیرشکیب ارسلان]

موقعیت جغرافیایی

کشور افغانستان با مساحت ۶۴۹۰۰۰ کیلومتر مربع از نظر جغرافیایی در مرکز قاره آسیا واقع شده و سرزمینی کوهستانی است. بخش مرکزی این کشور را رشته کوههای عظیم و صعب العبور هندوکش به طول ۶۰۰ کیلومتر و عرض ۱۰۰ کیلومتر پوشانده است.

این کشور از سمت شمال با جمهوری های تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان، از سمت شرق و جنوب با پاکستان، از سمت شمال شرقی از طریق تنگه واخان با ایالت ”سین کیانگ“ چین و از طرف غرب با ایران مرز مشترک دارد.

موقعیت استراتژیک افغانستان که چهارراه مهمی بر سر راههای ارتباطی سرزمینهای

قراراند:

۱- پشتونها: پشتونها بزرگترین ایل یا قبیله این کشور را تشکیل می دهند. جمعیت پشتونها چیزی در حدود نصف کل جمعیت این کشور است. تقریباً به همین مقدار از ایشان نیز در آن سوی مرزهای شرقی این کشور، در ناحیه مرز شمال غرب پاکستان زندگی می کنند. خانواده های حکام افغانستان، حتی بعد از تبدیل حکومت به جمهوری، از میان ایشان برآمده اند و زبان آنان نیز یکی از دو زبان ملی این کشور است. دُرّانی ها (ابدالی ها) و غلزایی ها دو طایفه مهم و پرجمعیت از پشتونها هستند.

۲- تاجیکها: تاجیکها دومین گروه قومی افغانستان هستند. زبان آنها فارسی دری است و در قسمتهای شمال شرقی در بدخشان و کابل، هرات، غزنی، غور و مناطق دیگر زندگی می کنند.^(۱) تاجیکها را گاهی فارسی وان، به معنای ”فارسی زبان“ نیز می نامند.

۳- ازبکها، ترکمنها، و قرقیزها: در شمال

شرق با غرب و شمال با جنوب است، آن را به عرصه رقابتهای قدرتهای بزرگ شرق و غرب و همچنین قدرتهای منطقه و پیرامونش، تبدیل کرده است.

مردم

افغانستان در طول تاریخ خود محل تلاقی اقوام گوناگونی بوده، و از همین رو قبایل کنونی این سرزمین، برآمده از آمیزش گروههای مختلف این اقوام با یکدیگرند. در عین حال، مهمترین گروههای قومی این کشور نیز عمدتاً از اعقاب اقوام مهاجمی هستند که طی قرنهای اخیر به این سرزمین تاخته اند.

در نتیجه امروز در ایلهها و قبایل اصلی افغانستان ویژگیها و خصایصی به چشم می خورد که از دراویدیهایی نخستین^(۲)، که اولین اقوام ساکن در این سرزمین بوده اند، و از آریاییها، پارسیها، یونانیها، هونها، مغولها، و ترکها بازمانده است.

مهمترین گروههای ایلی افغانستان از این

وضع نسلها دوام یافت، و این سرزمین منزوی و مهاجم از تأثیر پیشرفت‌ها و تحولات عصر جدید برکنار و بی نصیب ماند. تا آنکه بالاخره در عصر حاضر این کشور کوهستانی بار دیگر به صورت گذرگاه و ملتقای قدرتهای جدید در آمد.^(۴)

افغانستان در روزگار قدیم "آریانا" نامیده می شد^(۵) و شهر باکترا (بلخ کنونی) نخستین مرکز سیاسی و گهواره مدنیت و فرهنگ آریانا و از مراکز بزرگ بازرگانی دنیای قدیم به حساب می آمد. از باکترا برای نخستین بار در تاریخ، به عنوان زادگاه احتمالی زرتشت یاد شده است. زرتشت ظاهراً در قرن ششم پیش از میلاد مسیح زندگی می کرده و به "حکیم باکترا" مشهور بوده است.^(۶)

باکترا در حدود سال ۵۴۰ قبل از میلاد توسط کوروش، امپراتور ایران، فتح شد و در امپراتوری هخامنشی ادغام گردید. اما تا اواسط قرن چهارم قبل از میلاد موج فتوحات ایران فرونشست و به همین سبب نواحی واقع در جنوب و شرق هندوکش بتدریج از امپراتوری هخامنشی متنوع شدند.^(۷)

این سرزمین حدود سه قرن قبل از میلاد مورد تهاجم و تسخیر اسکندر مقدونی قرار گرفت. پس از رفتن اسکندر از باکترا برخی از فرماندهان سپاه او در آنجا ماندند و خود و اخلافشان به مدت دو قرن بر امپراتوری کوچکی که از مستعمره نشینهای یونانی فراهم آمده بود حکم راندند.^(۸) تمدنی که از آمیختن دو فرهنگ آریایی و یونانی به نام مدنیت یونان و باختری به دست آمد، فصل مهمی از تاریخ این سرزمین است.

مهم ترین دوره تاریخ افغانستان در اعصار قبل از اسلام، دوره "کوشانی ها" در قرن دوم میلادی است که بزرگترین شاه این خاندان "کانیشکا (Kanishka)" یکی از بزرگترین امپراتوران تاریخ افغانستان و جهان محسوب می شود. در این دوران آیین بودایی در افغانستان عمومیت داشت و کانیشکا حامی آن بود.

امپراتور کانیشکا، شهر بگرام را پایتخت خود قرار داد و آن را به مرکز بزرگ هنر،

حکومت مرکزی نبودند به نقاط دیگری در شمال غرب افغانستان از آن جمله ولایت قندوز و بدخشان تبعید و به سکونت در آن مناطق مجبور شدند. برآهویی ها نیز که به زبان دراویدی قدیم سخن می گویند ولی فرهنگ بلوچ ها را اخذ و اقتباس کرده اند در جنوب و جنوب غرب افغانستان ساکنند.

۷- عرب ها: از جمله گروه های قومی کوچکتر که امروزه در افغانستان زندگی می کنند، گروهی از عربها هستند که پس از قرنها هنوز هویت خویش را حفظ کرده اند و در اینجا و آنجا این سرزمین پراکنده اند.

دین و مذهب

جامعه افغانستان، یک جامعه کاملاً مذهبی است؛ مردم حساسیت و پابندی زیادی نسبت به دین و مذهب دارند. ۹۹ درصد مردم این کشور مسلمان اند. تعداد محدودی هندو و سیک نیز در این کشور زندگی می کنند. اکثریت مسلمانان افغانستان را اهل سنت حنفی مذهب تشکیل می دهند. شیعیان نیز که اکثر اشیعه امامیه (جعفری دوازده امامی) و عده اندکی از آنان شیعه اسماعیلیه (شش امامی) هستند، جمعیت قابل توجهی در افغانستان دارند.

تاریخ

قرنها پیش از آنکه دریاها به عنوان راههای عمده بین المللی بازرگانی مورد استفاده قرار بگیرد، مهمترین خط سیر بازرگانی ای که غرب را به شرق می پیوست، از دشتهای شمالی و جنوبی و گذرگاههای کوهستانی این سرزمین می گذشت. افغانستان در اعصار کهن مرکز تمدنهای مهمی بود، اما با گذشت زمان و تهاجمات پی در پی به این سرزمین، و جنگهای بی امان و بی شماری که سبب انهدام شهرها، قتل عام نفوس، عاطل ماندن کشتزارها، ویران شدن شبکه های آبیاری می گردید، رونق و رفاه آن ایام جای خود را بتدریج به فقر و گمنامی داد. پس از آنکه تجارت بین کشورها راه خود را از طریق دریاها گشود، افغانستان به یک باره در بوتۀ انزوا و فراموشی افتاد. این

هندوکش، در منطقه ای که اغلب به اسم ترکستان افغان [یا ترکستان صغیر] مشهور است، جمعیت بالنسبه کثیری مرکب از قبایل ترک نژاد زندگی می کنند که از اعقاب آن عده از ترکهای آسیای مرکزی و آسیای میانه هستند که به این سرزمین کوچیده اند. مهمترین و پرشمارترین گروه این قبایل ترک ازبکها هستند. از کم جمعیت ترین قبایل ترک افغانستان ترکمنها هستند که در طول کناره جنوبی آمودریا زندگی می کنند. و سپس قرقیزها که در دالان باریک شمال شرقی افغانستان زندگی می کنند.

گروه دیگری که در میان قبایل ترک قابل تمایزند، قزلباشها یا "سرخ سران" هستند که در قرن هیجدهم میلادی/دوازدهم هجری قمری همراه نادرقلی افشار، شاه ایران، وارد این سرزمین شده به محافظت کابل گماشته شدند. قزاقها، قرقها (یا قارلقها) و جغتاییها نیز که از گروههای کم شمارتر ترکها به حساب می آیند و به طور پراکنده در نواحی شمالی افغانستان زندگی می کنند.

۴- هزاره ها: هزاره ها در ناحیه ای در بخش مرکزی افغانستان در دل کوههایی سخت و صخره ای و دره های تنگ زندگی می کنند که به هزاره جات موسوم است. هزاره ها سنتاً از اعقاب نیروهایی شمرده می شوند که چنگیزخان مغول در این سرزمین گماشته بود. بخش کوچکی از ایشان نیز در ایران زندگی می کنند، و به هزاره های غربی مشهورند.

۵- نورستانیها: نورستانیها، در ناحیه پرت کوهستانی شمال شرقی کابل در طول مرزهای این کشور با پاکستان زندگی می کنند. این ناحیه در گذشته به کافرستان مشهور بود و ساکنان آن غیرمسلمان بودند اما در سال ۱۸۹۶م/۱۳۱۴ق. توسط امیر عبدالرحمن خان منکوب گردیدند و همگی به دین اسلام در آمدند، و از آن پس نام کافرستان به نورستان مبدل گشت.^(۹)

۶- بلوچ ها و برآهویی ها: بلوچ ها عمدتاً در جنوب و جنوب غرب افغانستان زندگی می کنند. در دوران امیر عبدالرحمن خان دسته هایی از برخی طوایف بلوچ که تابع

صنعت، تجارت، فرهنگ و سیاست آن وقت تبدیل نمود. راه ارتباطی تجاری مشهور "جاده ابریشم" از این شهر می‌گذشت و افغانستان با اکثر کشورهای جهان مراودات تجاری و سیاسی داشت. گستر امپراتوری کوشانی‌ها به افغانستان کنونی و شمال هند محصور بود. بعد از کوشانی‌ها، یفتلی‌ها (هون‌های سفید) که از مهاجمان صحراگرد و بیابان‌نشین به شمار می‌رفتند از آمودریا گذشته، باختر و گندهارا (نام اصلی قندهار) را تصرف نمودند و تا رودخان گنگای هند پیش رفتند. حکومت یفتلی‌ها از سال ۴۲۵م. تا ۵۶۶م. ادامه داشت. در اواسط قرن هفتم میلادی/اول هجری در



دوران خلافت خلیفه عادل و عدالت گستر امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه و پس از درهم شکسته شدن امپراتوری کهن ساسانیان، دین مبین اسلام در افغانستان انتشار یافت و برادیان و آیین‌های رایج در این سرزمین غالب گردید. ورود لشکریان مسلمان از دو جبهه موازی به این سرزمین صورت گرفت که جبهه نخست به فرماندهی احنف بن قیس تمیمی از راه قهستان وارد خراسان شده و هرات را به دست آورد و از این طریق، شمال افغانستان را تا بلخ مرکز باختر تحت فتوحات اسلامی در آورد و ربیع بن عامر را به عنوان حکمران تخارستان برگزید. جبهه دوم به فرماندهی عاصم بن عمرو تمیمی و عبدالله بن عمیر از راه کرمان به سیستان رسیده و پایتخت آن "زرنج" را محاصره نمودند، و کلیه راه‌های مواصلاتی را تحت کنترل خود در آوردند. اهالی زرنج چون تاب مقاومت را در

خود ندیده و دوام محاصره را به ضرر خود و منطقه می‌دانستند، تقاضای صلح نموده و به پرداخت جزیه در ازای امنیت خود، قدرت را به مسلمانان سپردند. و بدینسان سپاه اسلام به سوی کابل شتافته و آن بلاد را نیز فتح نمود. (۹) همزمان با آمدن اسلام، نام تاریخی این سرزمین از آریانا به "خراسان" تغییر یافت، و از آن به بعد این سرزمین پیوسته شاهد پیشرفت‌های شگرفی در عرصه زراعت، صنعت، هنر معماری، تجارت و علوم مختلف منجمله طب، فلسفه، نجوم، تاریخ‌نگاری، جغرافیا، کیمیا، ریاضی و ادبیات بود.

سلسله سلطنت‌های متعددی بعد از انتشار اسلام در این سرزمین حکومت کرده‌اند که هر یک در تاریخ و حیات سیاسی و فرهنگی این دیار نقش بسزایی داشته‌اند، از آن جمله: طاهریان: خاندان مستقل و مسلمان طاهریان تا سال ۸۷۲م./۲۵۹ق. منطقه واقع در شمال و غرب هندوکش و بخش وسیعی از ایران را در قبض خود داشت، و آنگاه توسط صفاریان سیستان منقرض گشت.

صفاریان: دولت کوتاه و مستعجلی داشتند و نخستین خاندان حاکم از یک تیره بومی بودند که برای نخستین بار مناطق واقع در شمال و جنوب هندوکش را متحد کرده و تحت لوای خود در آوردند. به قدرت رسیدن این خاندان اسباب بسط و اشاع دین اسلام را در میان قبایل دور افتاد افغان و نیز رواج زبان فارسی را در بخشهایی از این سرزمین که تحت استیلاي آنان بود، فراهم آورد.

سامانیان: در سال ۹۲۰م./۳۰۸ق. از مرکز اقتدارشان در بخارا، بر امپراتوری وسیعی که از مرزهای هند تا حوالی بغداد گسترده بود، حکم می‌راندند. این خاندان در حوالی سال ۹۴۳م./۳۳۲ق. بتدریج رو به ضعف نهاد، و شاهان آن زیر نفوذ و اقتدار غلامان ترکی که در دستگاه ایشان به مقام و منصبی رسیده بودند، درآمدند. مشهورترین چهره در میان این غلامان ترک "آلبتگین" است که علیه سرداران سامانی خود قیام کرد و در سال ۹۶۲م./۳۵۱ق. به عنوان فرمانروای غزنی علم استقلال برافراشت، و با این کار دولت

غزنویان را که عصری پر شوکت و جلال را به این سرزمین کوهستانی ارمغان کرد، بنیاد گذاشت.

غزنویان: بزرگترین و با اهمیت‌ترین دوره تاریخ این سرزمین در عصر اسلامی، عهد غزنویان علی‌الخصوص عصر سلطان محمود غزنوی است. سلطان محمود کبیر، از شاهان بزرگ در تاریخ جهان محسوب می‌شود و عصر او را می‌توان دوره طلایی این سرزمین بعد از اسلام قلمداد کرد. خدمات او به عالم اسلام، جهان هنر و فرهنگ، علم و ادب، و مدنیت و تهذیب قابل تقدیر است. او سرزمین هند را به نور اسلام منور ساخت. تجارت را رونق بخشید. امنیت و عدالت را در سراسر امپراتوری پهناور خود برقرار کرد. شهر غزنی به عنوان پایتخت سلطنت غزنویان تمامی اهل فضل و کمال، نوابغ علمی و ادبی، پیشه‌وران ماهر، معماران خبره، شعرای بزرگ، علمای متبحر، پارسیان زاهد و... را جذب خود کرده بود. اشخاصی همچون شاعر و ادیب بدیع الزمان همدانی، ابوریحان بیرونی، شاعر پارسی‌گوی جاودانه فردوسی (حکیم ابوالقاسم فردوسی به درخواست سلطان محمود غزنوی به سرودن حماس عظیم ۶۰۰۰۰ بیتی شاهنامه کمر بست) و دیگر شعرای فارسی زبان نظیر عسجدی، عنصری، غضاری، فرخی و منوچهری رابطه مستحکمی با دربار سلطان محمود داشتند و همدم سلطان بودند. بنابراین یک محاسبه حدود ۴۰۰ نفر از شاعران مورد تفقد و رسیدگی سلطان قرار داشتند.

سلطان محمود در سال ۱۰۳۰م./۴۲۱ق. وفات یافت و پس از او ستاره اقبال امپراتوری غزنوی، همچون همه امپراتوری‌های دیگر قبل از او که به وجود و رهبری یک نابغ بزرگ نظامی استوار بودند، افول کرد.

غوریان: سلسله‌ای از امرا بودند که از قدیم در نواحی کوهستانی غور واقع در بین هرات و غزنی امارت داشتند. غوریان به ملوک شنسبانیه یا آل شنسب نیز مشهور بوده‌اند؛ علت ناموری آنان به شنسب، انتساب آنان به شخصی است به نام شنسب که گفته می‌شود در صدر اسلام می‌زیسته است. غوریان در سال

تدبیری آن بود که با اولویت دادن به شناسایی شأن رؤسای قبایل و نیز ساخت و صورت زندگی قبیله‌ای، می‌توانست حمایت مردم را بخوبی جلب کند.^(۱۱) احمدشاه در مدت کمی به آسانی توانست از جیحون تا دریای عمان و از ولایت خراسان و سیستان تا پنجاب و سند، افغانستان را به وحدت سیاسی برساند.

در همین دوران، امام شاه ولی الله دهلوی - رحمه الله -، رهبر دینی مسلمانان هند، که از بی‌کفایتی و نااهلی ارکان سلطنتی و از هرج و مرج روزافزون در سرزمین هند رنج می‌برد، و همچنین با قدرت گرفتن و وسعت سیطره مرهت‌ها، سیادت مسلمانان را در این سرزمین در مخاطره می‌دید، طی نامه‌ای از احمدشاه ابدالی خواست تا با لشکرکشی به هند به این وضع نابسامان پایان دهد و قدرت مرهت‌ها را براندازد. احمدشاه در پاسخ به درخواست امام شاه ولی الله دهلوی، به سوی هند حرکت کرد. در سال ۱۱۷۴ق. در ایالت "پانی پت" بین افغانها و جبهه متحد اسلامی هند از یک سو و مرهت‌ها از سوی دیگر، جنگ سرنوشت سازی در گرفت که در نتیجه آن وجود مرهت‌ها از روی نقشه سیاسی هند پاک شد. احمدشاه پس از این اقدام موفقیت آمیز و استحکام نسبی اوضاع، به قندهار بازگشت.^(۱۲) شاه درآنی بعد از یک عمر دلاوری و بی‌باکی و چند دهه کشورداری، در مجلس بزرگی تیمور پسر دوم خود را که از نظر هوش و درایت متمایز از سایر فرزندان او بود، به ولایت عهدی و جانشینی معرفی کرد. خود نیز به علت بیماری و ضعف جسمی، قندهار را ترک نمود و به منطقه "کوه توبه" واقع در جنوب شرق شهر قندهار - که از نظر آب و هوا مناسب تر بود - عزیمت کرد. و سرانجام در بهار ۱۱۷۳م./۱۱۸۷ق. در سن پنجاه سالگی درگذشت.

تیمور شاه پس از فوت پدر، پایتخت خود را از قندهار به کابل منتقل کرد و مدت بیست سال (از ۱۱۷۳م./۱۱۸۷ق. تا ۱۱۷۳م./۱۲۰۷ق.) بر قلمرو وسیعی حکم راند، و در هفتم ماه شوال ۱۲۰۷ق. برابر با ۱۹ ماه می ۱۷۹۳م. وفات کرد.

نیروهای تحت فرمان خود فوراً به سوی قندهار رهسپار شد و برای انتخاب یک رهبر ملی از میان خود افغان‌ها با شرکت یک عده از سران قبایل در محل "شیر سرخ" واقع در حومه قندهار کنونی جرگه و مجلسی تشکیل داد که نه روز به طول انجامید.^(۱۱) در روز نهم جرگه، همه به اتفاق یکی از اعضای جرگه را به عنوان حکم تعیین کردند تا هر که را او به سلطنت انتخاب کند همه با او بیعت کنند. شخص حکم یک روحانی بود که به هیچ یک از قبایل، حتی به شهر قندهار نیز تعلقی نداشت؛ او صابر شاه از اهالی کابل بود که طبقات مختلف مردم قندهار به او ارادت و اعتماد داشتند. این درویش و عالم سیاستمدار، احمدخان ابدالی را به عنوان پادشاه و حاکم برگزید و یک خوشه گندم را به عنوان تاج شاهی به کلاه او نصب کرد.

احمدشاه بعد از پادشاه شدن ثابت کرد که از اوضاع و احوال داخلی و همچنین وضعیت سیاسی و نظامی ممالک همجوار افغانستان اطلاع کامل دارد و قادر است از این اوضاع به نفع حکومت نوپایش استفاده نماید. شرایط داخلی و اوضاع ممالک همجوار نیز برای تشکیل یک دولت مستقل در افغانستان مساعد بود.

وی برای استحکام دولتش، دو کار مهم در پیش رو داشت: یکی سامان دهی امور قبایل و راضی نگه داشتن آنها، و دیگری تشکیل قوای نیرومند و منظمی برای تأمین وحدت ملی و توسعه حاکمیتش.

احمدشاه سرداری برجسته و حاکمی عادل بود. وی را در امر حکومت، شورایی از رؤسای قبایل، که هر کدام مسئول قبیله خود بودند، یاری می‌کرد. بدین ترتیب همه مسائلی که اهمیت ملی داشت به نحوی متمرکز مورد رسیدگی و حل و فصل قرار می‌گرفت، ولی در عین حال هر کدام از رؤسای قبایل، به شرط آنکه سهمیه نیروی انسانی لازم را در نیروهای دفاعی کشور تأمین می‌کرد، خود بر قبیله اش حکم می‌راند، و در ازای خدماتی که به دولت مرکزی می‌داد کمکهای مالی از دولت دریافت می‌کرد. حُسن این چنین طرح و

۱۱۴۰م./۵۳۵ق. شهر باشکوه غزنی را به تصرف خود درآورده و از آنجا عازم فتح هند شدند و یکی از سرداران ایشان، به نام قطب الدین در دهلی تاج و تخت را تصاحب کرد. پس از او این سلسله به مدت یک قرن این منصب را در اختیار داشت. از میان دیگر سلاطین غوری، علاء الدین حسین بن حسن، غیاث الدین بن سام و برادرش شهاب الدین محمد بن سام مشهور و معروف هستند. منار قطب دهلی، منار جام واقع در ولایت غور و بنای عظیم مسجد جامع شهر هرات از یادمان‌های به جای مانده همین تبار است. سلسله حکومت‌های زودگذر دیگری نیز در این مرز و بوم حکم رانده‌اند؛ دودمان قطب الدین محمد خوارزمشاهی، پادشاهان تیموریه و سران هوتکی از آن جمله‌اند.

تأسیس اولین حکومت مستقل افغانستان
لازم به ذکر است که طی قرنهای متمادی بخشهایی از افغانستان امروزی با امپراتوری‌ها و سرزمین‌های مجاور (ایران، شبه قاره هند و آسیای مرکزی) تاریخی مشترک داشته است. تا سال ۱۷۴۷م./۱۱۶۰ق. هیچ یک از رهبران و حکام داخلی افغانستان نتوانسته بودند مملکت یکپارچه و منسجمی تحت نام افغانستان پدید آورند.

احمدخان سدوزایی/ ابدالی، معروف به احمدشاه درآنی، بنیانگذار اولین دولت مستقل افغانی و نخستین شاه افغانستان عصر جدید است.^(۱۰)

احمدخان از آغاز جوانی که ۱۷ یا ۱۸ سال سن داشت، به قشون نادرشاه افشار (بنیانگذار سلسله افشاریه در ایران) پیوست و با شرکت فعال خود در جنگ‌ها و فتوحات نادری در ایالات شمال غربی هند، ارمنستان، داغستان و ایروان و ... چنان توجه نادرشاه را به خود جلب کرد که پس از چندی به عنوان افسر گارد محافظ و معاون قوای پاسداران افغانی مقرر گردید.

هنگامی که نادرشاه در سال ۱۷۴۷م./۱۱۶۰ق. توسط اشراف زادگان و اعیان دربارش در خبوشان خراسان به قتل رسید، احمدخان با

تیمورشاه بیست و سه پسر داشت، اما نتوانست برای خود جانشینی انتخاب کند. طی بیست و پنج سال بعدی شاهزادگان درآنی برای به دست گرفتن قدرت به رقابت و کشمکش با یکدیگر پرداختند. در این سالها، قدرت بین سه فرزند تیمورشاه به نامهای زمان شاه، محمودشاه و شاه شجاع دست به دست شد. در نتیجه این کشمکشها بخشهایی از قلمرو وسیعی که پدر بزرگ آنان، احمدشاه درآنی، تحت سیطره خود درآورده بود تجزیه شد. بلخ دعوی استقلال برداشته بود، و مرو و کوشک به تصرف روسیه تزاری درآمد. در جانب مشرق نیز رانجت سینگ، والی سیک ایالت پنجاب، اعلام کرد که قصد دارد خود مستقلاً کنترل آن ناحیه را به دست گیرد. انگلیسیها نیز بر بلوچستان دست انداخته بودند، و سند در مقابل سلطه افغانها تمکین نمی کرد.^(۱۳)

در همین دوران، مسلمانان هند که از پیشرفت روزافزون کمپانی هند شرقی نگران و درهراس بودند، در همه جا با شور و شغف در انتظار رسیدن قوای درآنی بودند و تیپوسلطان نیز شاه افغانستان را تشویق می کرد که با قوای خود به مقابله با انگلیسیها پردازد. انگلیسیها نیز برای جلوگیری از پیشرفت افغانها در هند، با دولت تازه تأسیس قاجار که در امر سیطره بر نقاطی از خراسان غربی با دولت درآنی اختلاف داشتند، روابط سیاسی برقرار نموده و آنها را برای ایجاد مزاحمت برای افغانها تشویق کردند.

حکومت امیر دوست محمدخان

و یورشهای انگلیس

پس از شاهزادگان درآنی، دوست محمدخان محمدزایی^(۱۴) که در عهد محمودشاه درآنی حکمران غزنی بود، در عرصه قدرت افغانستان نقش بارزی پیدا کرد. وی وقتی زمام امور را به دست گرفت که دوامپراتوری بزرگ روسیه و انگلیس سرگرم پیشروی و توسعه قدرت و قلمرو خویش در منطقه بودند.

نخستین جنگ افغانها و انگلیسیها در سال ۱۸۳۸م./۱۲۵۴ق. در بخش جنوبی دره هلمند

روی داد. پس از آن، انگلیسیها کابل را اشغال کردند و حاکمی دست نشانده را بر تخت سلطنت نشانادند. دوست محمدخان به بخارا پناه برد. اشغال کابل توسط بریتانیا اگر چه به آسانی صورت گرفت اما به زودی به مصیبتی بزرگ برای آنها تبدیل گردید. نبردهای چریکی به رهبری دوست محمدخان و پسرش اکبرخان علیه آنان شدت گرفت و عرصه چنان بر انگلیسیها تنگ شد که به ناچار عقب نشینی نمودند. در حین عقب نشینی تقریباً ۱۷ هزار تن (مرکب از ۴۵۰۰ مرد جنگی، و ۱۲۵۰۰ خدمه و سایر همراهان اردو) از نیروهای انگلیسی که از طریق تنگه های صعب العبور و گذرگاههای لغزنده به طرف جنوب در حرکت بودند، مورد حمله غافلگیرانه مهاجمان افغان و قبایل کوه نشین قرار گرفتند و اکثراً کشته و بعضاً اسیر شدند. تلاش انگلیسیها برای ایجاد یک تحت الحمایه در افغانستان، علی رغم هزینه سنگینی که هم از نظر مالی و هم از نظر انسانی برای آنان دربرداشت، تقریباً هیچ ثمری جز دشمنی و عداوت پایدار افغانها با آنان به بار نیاورد.

با عقب نشستن انگلیسیها، امیر دوست محمدخان به کابل بازگشت و بار دیگر قدرت را در افغانستان به دست گرفت. علامه سید جمال الدین حسینی افغانی اسدآبادی، متفکر و اندیشمند برجسته اسلامی، در همین دوران در عرصه فرهنگ و سیاست افغانستان بروز پیدا کرد. وی در سال ۱۸۳۸م./۱۲۵۴ق. در اسدآباد ولایت کنر افغانستان چشم به جهان گشود. جهت تحصیل علم به هند سفر نمود و پس از تکمیل مدارج علمی در سال ۱۸۵۷م./۱۲۷۳ق. به افغانستان بازگشت و چندی در دستگاه حکومت دوست محمدخان خدمت کرد.^(۱۵)

امیر دوست محمدخان تا پیش از فرارسیدن مرگش در سال ۱۸۶۳م./۱۲۷۹ق. توانست افغانستان را در همان محدوده ای که امروزه هست، متحد و یکپارچه سازد.

پس از مرگ دوست محمدخان رقابت سختی میان پسران وی به خاطر به دست

آوردن تاج و تخت صورت گرفت که سرانجام در سال ۱۸۶۸م./۱۲۸۵ق. شیرعلی خان به حکومت رسید. پس از مرگ وی فرزندش یعقوب خان جانشین پدر شد. در این مدت دومین جنگ نیز میان انگلیس و افغانها در گرفت. یعقوب خان به هند تبعید شد و عبدالرحمن خان، فرزند امیر محمدافضل خان، از نوادگان امیر دوست محمدخان حکومت را تصاحب کرد. انگلیسیها بلافاصله از پیروزیهایی که در دومین جنگ با افغانها به دست آورده بودند چشم پوشیدند و از این سرزمین خارج شدند، و عبدالرحمن خان در قبال گرفتن شناسایی از انگلیسیها، تنظیم روابط خارجی افغانستان را به آنان واگذاشت.



در خلال حکومت عبدالرحمن خان روسها و انگلیسیها به توافقی قطعی در مورد مرزهای طولانی افغانستان با روسیه دست یافتند. مرزهای جنوبی افغانستان با هند انگلیس نیز بر اساس خط مشهور دیورند تعیین گردید. عبدالرحمن خان فردی خودمحمور و سخت گیر بود؛ نه صدراعظمی داشت و نه وزیری و تمام قدرت در شخص او متمرکز بود. وی با این رویکرد در تشکیل یک ارتش قوی و منظم توفیق بیشتری یافت، قبایل متمرکز و سرکش، خصوصاً غلزاییها و هزارهها، را تحت انقیاد درآورد و یکپارچگی افغانستان را تأمین کرد.

امیر عبدالرحمن در ۱۹ جمادی الثانی ۱۳۱۹ق./۱۹۰۱م. در کابل درگذشت، اما قبل از

غرب ستیزی و اختیار موضع منفی] و تفریط [غرب زدگی و دست شستن از فرهنگ و تمدن خود] بر حذر می دارد.

در همین کتاب، علامه ندوی از افغانستان و برخی دیگر از کشورهای اسلامی به عنوان کشورهای یادمی کند که در وهله اول به ستیز با تمدن غرب و هر گونه پیشرفت و نوآوری پرداختند که همین امر باعث عقب ماندگی آنان از قافله تمدن بشری و محرومیت از دستاوردها و پیشرفت های جدید شد. اما این موضع منفی به خاطر نقایص و غیر واقعی بودنش، چندان دوام نیاورد و آنگاه که موانع میان تمدن غرب و افغانستان بر طرف گردید، این کشور در دوران پادشاهی امان الله خان با ولع خاصی به سوی [مظاهر] فرهنگ و تمدن غرب روی آورد.^(۸)

از آنجا که این رویکرد جدید نیز بر غریبزدگی استوار بود و تناسبی با شرایط فرهنگی اجتماعی حاکم در افغانستان نداشت، موجی از بدبینی ها را نسبت به امان الله خان و اقداماتش در بین مردم ایجاد کرد و سرانجام قیام برخی قبایل به رهبری حبیب الله کلکانی، معروف به بچه سقا، نظام امانی را در ۱۹۲۸م به زانو در آورد. امان الله خان پس از شکست در برابر حبیب الله کلکانی به قندهار و از آنجا به ایتالیا رفت. او تا زمان مرگش در ۲۵ آوریل ۱۹۶۰ میلادی در تبعید به سر برد.

حبیب الله کلکانی در نخستین بیانیه دولت خود بر اصلاحات امانی خط بطلان کشید و قوانین موجود را همراه با قانون اساسی لغو نمود.

دوره پنج ساله حکومت

محمدنادر خان پدر ظاهر شاه

محمدنادر خان پدر ظاهر شاه (از افغانهای درآنی از تیره محمدزایی و از نوادگان یکی از برادران امیر دوست محمدخان) با پایان دادن به دولت مستعجل حبیب الله کلکانی، در ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹م. قدرت سیاسی افغانستان را به دست گرفت. وی در سپتامبر ۱۹۳۰م. لویه جرگه ای را تشکیل داد و پس از تأیید

کامل دست یافت. شاه جوان با کسب استقلال افغانستان، از محبوبیت زیادی برخوردار گردید و دست به اصلاحات و اقداماتی اساسی زد. وی با حمایت روشنفکران و مشروطه خواهان به تدوین و تصویب قانون اساسی و تشکیل دولت بر اساس قوای سه گانه مجریه، مقننه و قضائیه پرداخت و در هر بخش تحولات مهمی ایجاد نمود.

امان الله خان در سال ۱۹۲۷م. / ۱۳۰۶ شمسی همراه با همسرش از اروپا، مصر، ترکیه و ایران دیدن کرد و از تحولات رخ داده در جهان و موج تجددگرایی و رایج شدن فرهنگ غربی خصوصاً در کشورهای مسلمان و همسایه افغانستان، یعنی ترکیه و ایران، شگفت زده شد و در بازگشت، به طور عجولانه برنامه های اصلاحی جدیدی را به سبک غربی در کشور آغاز کرد؛ برنامه هایی که به گمان بسیاریها زمینه های شکست و فرار او را فراهم کرد. وی به تقلید از فرهنگ غرب پرداخت، به کشف حجاب روی آورد و لباس اروپایی را در دفاتر و ادارات دولتی رایج ساخت. برای نخستین بار همسر شاه بدون حجاب در کابل ظاهر شد و این اقدام نمادین نه تنها برای پیشرفت اصلاحات مؤثر واقع نشد بلکه چالشهای بزرگی را در برابر مشروعیت نظام امانی در جامعه ایجاد کرد.

علامه سید ابوالحسن ندوی، اندیشمند برجسته جهان اسلام در قرن بیستم، در کتاب گرانسنگ الصراع بین الفکر الاسلامیه و الفکره الغربیه فی الأقطار الاسلامیه^(۹)، چگونگی مواجهه و برخورد با تمدن نوین غرب را بزرگترین مشکل و چالش جهان اسلام از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به این سو دانسته و تأکید دارد که این مسئله ای است واقعی نه خیالی و افسانه ای. وی سپس اندیشمندان و رهبران فکری و سیاسی جهان اسلام را به تحلیل درست این مسئله سرنوشت ساز، و مواجهه منطقی و آگاهانه با تمدن غرب [یعنی خودباوری و توجه جدی به غرب شناسی و استفاده درست از دستاوردهای مثبت این تمدن نوین و پرهیز از بدیها و آثار سوء آن] فرامی خواند، و از افراط

مرگ، فرزندش سردار حبیب الله خان را برای جانشینی خود انتخاب کرد. و چون برخلاف اسلافش حکومت ولایات را به دیگر پسرانش نسپرد، حبیب الله خان بدون هیچ دغدغه ای به پادشاهی رسید و برای بار اول انتقال قدرت و شاهی در فضایی آکنده از صلح و آرامش انجام گرفت.

سردار حبیب الله خان در مقایسه با روزگار پدر، روش معتدل تری در پیش گرفت. وی به ترویج علوم و معارف و انتشار مطبوعات توجه خاصی داشت. تأسیس مدرسه عالی حبیبیه (بنابر الگوهای آموزشی جدید)، رواج طب جدید و انتشار نشریه فارسی "مراح الاخبار" از مهم ترین کارهای وی می باشد.

حبیب الله خان در جنگ جهانی اول، علی رغم حکم جهاد سلطان عبدالحمید عثمانی (به عنوان خلیفه مسلمین) علیه کفار و دشمنان مسلمانان، اعلام بی طرفی کرد و عملاً با مخالفت های شدیدی از ناحیه مردم افغان مواجه شد. وی در مقابل حفظ بی طرفی افغانستان تقاضا کرده بود که با پایان گرفتن جنگ به این کشور استقلال کامل داده شود. اما پیش از آنکه بتواند هرگونه موافقت علنی و صریحی از انگلیس برای تضمین این خواسته بگیرد، در سال ۱۹۱۹م. / ۱۲۹۸ شمسی به قتل رسید.

امیر امان الله خان و دوران

اصلاحات به سبک غربی

پس از مرگ امیر حبیب الله خان پسر سومش امان الله خان، تاج و تخت پدر را تصاحب کرد. در همان سال ۱۹۱۹م. / ۱۲۹۸ شمسی، جنگ سوم افغان و انگلیس که به "جنگ استقلال" معروف است، رخ داد. این جنگ که احساسات ضد استعماری شدیدی را در بین ملت افغان به همراه داشت، موقعیت استثنایی و تاریخی مناسبی را برای امان الله خان فراهم کرد. سرانجام در پیمان صلحی که در سال ۱۹۲۱م. / ۱۳۰۰ شمسی در راولپندی میان افغانستان و انگلیس منعقد گردید، انگلیس با اعطای حق تنظیم و اداره روابط خارجی افغانستان به خود افغانها، موافقت کرد و افغانستان به استقلال

پادشاهیش، ۱۵۰ تن از اعضای همان لویه جرگه را با نام شورای ملی برای تصویب قانون اساسی جدید برگزید. این قانون اساسی پس از تصویب نهایی، طی سی سال بعدی مبنای قانونی حکومت افغانستان بود. این قانون اساسی برای یک حکومت سلطنتی مشروطه نوشته شده بود و آمیزه‌ای از شریعت اسلامی، سنت‌های محلی و نهادهای دموکراتیک غربی بود.

محمدنادرشاه در اوایل حکومت داری خود، محاکم شرعی و امور قضایی را به عالمان دینی سپرد، زنان را به رعایت حجاب مکلف کرد، و توانست با تأسیس دانشکده پزشکی هسته اصلی نخستین دانشگاه کشور را بنیان گذاری کند. وی در سال ۱۹۳۳م. به منظور توسعه و پیشرفت همه جانبه و بویژه جهت پیاده نمودن یک سیستم تکامل یافته آموزشی در افغانستان، سه شخصیت اندیشمند و بارز شبه قاره هند، یعنی علامه سید سلیمان ندوی، علامه محمد اقبال لاهوری و سر رأس مسعود (رئیس وقت دانشگاه علیگر)، را به کابل دعوت کرد. این بزرگواران در ماه اکتبر همان سال وارد کابل شدند. در طی مدت اقامت خویش علاوه بر ملاقات با شاه، با علما، وزرا و شخصیت‌های فرهنگی و ادبی افغانستان نیز دیدار داشتند، و پیرامون مسائل مختلف و مورد علاقه طرفین بحث و تبادل نظر صورت گرفت و دولت و ملت افغانستان از دیدگاه‌های روشنگر این هیأت بلند پایه بهره بردند.^(۱۹)

علامه سید سلیمان ندوی در کتاب سفرنامه افغانستان می نویسد: در ملاقات و گفت و گویی که با شاه افغانستان داشتم، وی به من گفت: "سعی من بر این است که در افغانستان دین و دنیا را آشتی بدهم و چنان حکومتی اسلامی که محاسن سنتی دین و زیبایی‌های تمدن جدید را در خود گنجانده باشد، تشکیل دهم. وی افزود: من خدمتگزار دین و ملت هستم. افغانستان را تنها کشور افغانها نمی دانم بلکه کشور تمام مسلمانان می دانم و دوست دارم که برادران مسلمان ما آن را سرزمین خود تلقی کنند."^(۲۰)

محمدنادرشاه در هشتم نوامبر ۱۹۳۳م./

۱۳۱۲ش. در باغ ارگ شاه‌ی مورد سوء قصد قرار گرفت و به ضرب گلوله به قتل رسید.

چهار دهه پادشاهی محمدظاهرشاه

پس از مرگ محمدنادرشاه، بلافاصله پسر نوزده ساله وی محمدظاهر به عنوان شاه جدید برگزیده شد. محمدظاهر از سن ده سالگی تا شانزده سالگی در فرانسه بسر برده و در پاریس تحصیل کرده بود. در بازگشت به افغانستان نیز وارد مدرسه نظامی کابل شد. وقتی به جای پدرش نشست، هنوز برای به دست گرفتن زمام امور افغانستان بسیار جوان بود.

ظاهرشاه اگر چه رسماً پادشاه اعلام شد ولی در سی سال از چهل سال سلطنتش، قدرت واقعی ابتدا در دست عموهایش محمدهاشم خان و شاه محمودخان و سپس پسرعمویش محمدداودخان بود. گرچه آنان مدعی تاج و تخت نشدند ولی عملاً کنترل اوضاع و اداره امور را بر عهده داشتند.

در آغاز، عموی بزرگ شاه، محمدهاشم خان، صدراعظم شد. وی مردی سختگیر اما پر کار بود و بتدریج قدرت سیاسی را در شخص خود انحصار کرد. در همین دوره جنگ دوم جهانی اتفاق افتاد و حکومت افغانستان با صدور فرمان شاهی مؤرخ ۶ سپتامبر ۱۹۳۹م. بی طرفی اش را در این جنگ اعلان کرد.

در این دوره، در عرصه فرهنگی و آموزشی سیاست محمدنادرشاه با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد. با بسط نفوذ دولت در اطراف و اکناف کشور، مکاتب جدید ابتدائیه و متوسطه در ولایات و مکاتب دهاتی در روستاها و قصبات تأسیس گردید. اما از سویی سیاست ناموفق تعمیم زبان پشتو و طرد زبان فارسی دری و تبلیغ ناسیونالیسم آریایی پیش گرفته شد که مشکلاتی را به بار آورد.

دوره صدرات محمدهاشم خان سیزده سال به طول انجامید. خبر استعفای وی در ۹ می ۱۹۴۶م. از رادیو کابل پخش شد. در ادامه خبر ذکر شد که از این پس شاه محمودخان (عموی دیگر ظاهرشاه که پیش از این وزیر جنگ بود) صدراعظم است. یکی از دلایل این جابه جایی، فراهم کردن زمینه برای پذیرفته

شدن عضویت افغانستان در سازمان تازه تأسیس ملل متحد ذکر شده است. عبدالحسین خان عزیز، سفیر کبیر افغانستان در واشنگتن، پس از ارائه درخواست عضویت در سازمان ملل متحد، به کابل گزارش داد که قبول عضویت کشورش به تطبیق احکام منشور ملل متحد و احترام به اصول حقوق بشر وابستگی دارد. از دیگر سو ظاهرشاه که اکنون سنش از سی سال تجاوز کرده بود، فکر می کرد وقت آن رسیده است که به طور فعال تر از گذشته در اداره امور کشور سهیم باشد و چون این کار با تداوم سلطه محمدهاشم خان بر امور مملکت میسر نبود، می خواست آن را از طریق عمومی دیگرش شاه محمودخان که بر او مهربان تر بود، عملی سازد.^(۲۱)

شاه و صدراعظم جدید در بیانیه هایشان از دموکراسی صحبت رانده، اصلاحاتی را در این جهت به مردم وعده دادند. در قدم نخست در سال ۱۹۴۷م. قانون جدید بلدییه ها (شهرداری ها) به تصویب رسید و سال بعد در کابل و سایر شهرها انتخابات برای تعیین رئیس بلدییه ها برگزار گردید.

اقدام مهم دیگری که در این دوره صورت گرفت پایان دادن به تسلط انحصاری زبان پشتو در نظام اداری و آموزشی و ورود مجدد زبان دری به این عرصه ها بود. در سال ۱۹۵۰م. قانون مطبوعاتی که به جراید غیر دولتی اجازه انتشار و آزادی محدود می داد نیز تصویب شد. تحول مهمی که در این سالها در صحنه سیاست جهانی رخ داد، دست یافتن به استقلال و آزادی مستعمرات کشورهای غربی و در قدم اول شبه قاره هند از استعمار انگلیس بود. با تشکیل دو دولت هند و پاکستان، سرنوشت پشتونهای آن سوی خط مرزی دیورند که در قلمرو کشور جدید پاکستان قرار می گرفتند، به مسئله بغرنجی بین دو کشور افغانستان و پاکستان تبدیل شد و بر اثر اشتباه زمامداران هر دو کشور، مناسبات افغانستان و پاکستان از آغاز کار بر مبنای بی اعتمادی بنا یافت.^(۲۲)

در همین دوره مناسبات بین افغانستان و امریکا در بخش اقتصادی و عمرانی شکل

حد و مقدار آن مشخص باشد، بر مبنای یک برنامه سری که حتی اعضای حکومت افغانستان از آن بی خبر بودند، عملی گردید.^(۳۵)

طی ده سال نخست وزیری داودخان تحولات مهمی از نظر عمرانی و توسعه اقتصادی اتفاق افتاد. نخستین برنامه عمرانی پنج ساله افغانستان از سال ۱۹۵۶م. تا ۱۳۳۶ش. به اجرا درآمد. این سالها از سویی با استبداد و خفقان همراه بود و با دگراندیشان، مخالفان و فعالان سیاسی شدت برخورد می شد. حاکمان محلی ظلم بر اقلیتهای قومی را پیشه خود ساخته بودند. علما و رهبران مذهبی به انحای مختلف از جریان امور مملکتی کنار گذاشته شدند. قضیه رفع حجاب، بار دیگر در دستور کار حکومت قرار گرفت. در دوره صدارت محمدهاشم خان مکتب قابلیتگی (مامایی) در کابل تأسیس گردید که بعدها در دوره شاه محمودخان به شکل مکتب کامل العیار متوسطه دختران درآمد. معلمه ها و متعلمه های این مکتب برای بار اول رفع حجاب را از جانب نسوان (زنان) تبلیغ و تقاضا کردند. قضیه رفع حجاب به شکل رسمی در یکی از شبهای جشن استقلال سال ۱۹۵۹م. با ظاهر شدن ملکه و خانم های صدراعظم و وزیر خارجه بدون روبند در محل جشن عملاً به اجرا گذاشته شد و خانم های مأمورین عالی رتبه و افسران نظامی به تشویق حکومت از آن پیروی کردند. اندکی بعد، دستور اجرای روش مذکور در ولایات نیز صادر شد. در واکنش به این سیاست ضد دینی، در ولایت قندهار بلوایی رخ داد و در درگیری بین نیروهای نظامی و مردم دهها نفر کشته و زخمی شدند.

توسعه مناسبات با اتحاد شوروی که بدوآبه دو بخش اقتصادی و نظامی محدود بود، با مرور زمان به بخشهای دیگر از جمله معارف (فرهنگ)، مطبوعات و امثال آن گسترش یافت. در بین سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۳ شاه افغانستان دوبار در جولای ۱۹۵۷ و اگوست ۱۹۶۲، و صدراعظم چهار بار در اکتبر ۱۹۵۶، جون (ژوئن) ۱۹۵۸، می ۱۹۶۰ و آوریل ۱۹۶۱ به

شکل گیری بلوک شرق و غرب به رهبری شوروی و آمریکا، افغانستان و بسیاری از کشورهای مستقل آسیایی و آفریقایی برای اعلان بی طرفی در جنگ سرد، با شرکت در کنفرانس باندوگ در ماه آوریل ۱۹۵۵م. در اندونزی جنبش کشورهای غیرمتعهد را تشکیل دادند.

اما داودخان برای پیشبرد برنامه های دولت از آن جمله استقلال پشتونستان و توسعه اقتصادی که در کوتاه مدت بدون کمک همه جانبه خارجی امکان پذیر نبودند، سیاست محافظه کاری و احتیاط را در مناسبات خارجی ترک گفته راه پر خطر ایجاد رقابت در بین کشورهای بزرگ جهت جلب کمکهای سیاسی و مالی آنان را در پیش گرفت که هر چند در کوتاه مدت سودمند افتاد، اما در درازمدت و نتیجه خود و کشور را با مسائل پیچیده و دشواری مواجه ساخت.^(۳۳)

داودخان ابتدا برای جلب کمکهای آمریکا تلاش کرد، اما از آنجا که برای آمریکا تقویت روابط دوستانه با پاکستان و ارسال کمک های مالی و نظامی به آن کشور، مهم تر از تقویت روابط و ارسال کمک به افغانستان بود، موفقیتی نصیب داودخان نشد. اما در آن سو، دولت جدیدی که در شوروی قدرت را در دست داشت برای جلب نظر دولت داودخان مناسبات گرمی را با دولت وی برقرار کرد. روس ها با شناختی که از خوی و خصلت داودخان به دست آوردند، دریافتند که هر چند وی تمایلات کمونیستی ندارد، اما به علت جاه طلبی مفرط حاضر است با هر عنصری که او را در رسیدن به آمال و برنامه هایش یاری کند، همکاری نماید. بنابراین تصمیم گرفتند تا بالاتر از انتظار داودخان به دولت وی کمک کنند تا وابستگی افغانستان به شوروی بیشتر و فاصله اش از آمریکا و متحدانش دورتر شود. رهبران شوروی در کنار کمک های هنگفت اقتصادی، حمایت کشورشان را از افغانستان در مسئله پشتونستان نیز ابراز داشتند. کمک نظامی شوروی که در سالهای بعد بیش از همه بر سرنوشت افغانستان تأثیر گذاشت، بدون آنکه

گرفت و گسترش یافت. مناسبات با روسیه شوروی گرچه سرد و رسمی و عاری از تنش و کشمکش خاصی بود، اما روسها سعی داشتند تا از گسترش مناسبات افغانستان با کشورهای غربی و در درجه اول آمریکا جلوگیری نمایند و برای این منظور وقتاً فوقتاً بر آن اعتراض می کردند. از سوی دیگر به همان اندازه که روابط افغانستان با پاکستان به سردی می گرایید، مناسبات با رقیب آن هند گرم تر و مستحکم تر می شد. مناسبات سیاسی با جمهوری چین نیز در همین دوره برقرار شد، اما دولت مذکور هنوز در افغانستان نقش فعالی



نداشت.^(۳۳)

صدراعظمی شاه محمودخان پس از هفت سال در ۶ سپتامبر ۱۹۵۳م. پایان یافت و این بار پسرعموی ظاهرشاه، محمد داودخان، به عنوان صدراعظم جدید قدرت را در دست گرفت. محمد داودخان در ۲۰ سپتامبر اعضای کابینه و خط مشی دولتش را اعلام کرد. در خط مشی دولت جدید مسئله گرایش به سوی دموکراسی - که شاه و صدراعظم سابق وعده آن را داده بودند - متروک و به آینده موکول گردید.

اوضاع سیاسی جهان در شروع به کار دولت داودخان، مقارن بود با آغاز جنگ سرد و

اتحاد شوروی مسافرت نمودند و علاوه بر گفت‌وگو درباره مسائل سیاسی، به تداوی و تفرج پرداختند.^(۳۶)

سرانجام در سال ۱۹۶۳ داودخان از نخست‌وزیری کناره‌گیری کرد و برای اولین بار ظاهرشاه خودش زمام اداره امور را در دست گرفت. یکی از تلاشهای عمده ظاهرشاه در این دوره، جدا کردن خانواده سلطنتی از دولت و امور اجرایی مملکت بود؛ به این معنا که جایگاه خانوادگی آنها در تصمیم‌گیریهای سیاسی نقش کم‌رنگ‌تری داشته باشد. او سعی کرد روند انتخاب صدراعظم‌هایی را که معمولاً از خاندان سلطنتی انتخاب می‌شدند، به نفع مردم افغانستان تغییر دهد. بر همین اساس، محمدظاهرشاه برای اولین بار دکتر محمدیوسف را خارج از خاندان سلطنتی به عنوان نخست‌وزیر برگزید، و در شورای وزیران دولت جدید هیچ یک از اعضای خانواده سلطنتی شرکت نداشتند.

طی ماههای بعدی با اعلام ظاهرشاه پیش‌نویس قانون اساسی جدید تهیه و در سال ۱۹۶۴م. ۱۳۳۳/ شمس‌الشمسی توسط لویه جرگه‌ای که به همین منظور تشکیل شده بود، تصویب گردید. مهمترین ویژگیهای قانون اساسی جدید عبارت بود از: تفکیک مشخص قوای سه‌گانه مجریه، مقننه و قضاییه؛ ممنوع شدن واگذاری مناصب عالی کشور به اعضای خانواده سلطنتی؛ و تصریح بر ضرورت ایجاد مطبوعات آزاد و احزاب سیاسی مستقل. بنابر قانون اساسی مزبور، افغانستان می‌بایست همواره به صورت کشوری پادشاهی باقی می‌ماند و شاه آن از خاندان محمدنادرشاه می‌بود.

یکسال پس از تصویب قانون اساسی، طی ماههای آگوست و سپتامبر ۱۹۶۵م. انتخابات برای تعیین نمایندگان مردم در مجلس شورا و قانونگذاری که متشکل از دو مجلس "ولسی جرگه" و "مشرانو جرگه" بود، برگزار گردید. در این انتخابات حلقه‌ها و تشکلهای سیاسی کم‌رمتی که در دوره نخست‌وزیری شاه محمودخان شکل گرفته بودند و به صورت نیمه مخفی فعالیت می‌کردند، مجال بیشتری پیدا کرده و هسته‌های احزاب آینده را ایجاد کردند. از آن جمله "حزب

دموکراتیک خلق افغانستان" بود که افرادی چون نورمحمد تره‌کی و ببرک کارمل از رهبران آن بودند. حزب دیگر "جمعیت افغان سوسیال دموکرات" به رهبری انجنیر (مهندس) غلام محمد فرهاد بود که جریده "افغان ملت" را با مرام ملیت‌خواهی قومی پشتون منتشر می‌کرد. و حزب دیگر "حزب وحدت ملی" معروف به "زرنگار" به رهبری استاد خلیل‌الله خلیلی بود که مرام محافظه‌کارانه با گرایش اسلامی داشت.

پس از تشکیل مجلس شورا و راهیابی نمایندگان بعضی از احزاب به آن، کشمکش‌های سیاسی ای بین احزاب، خصوصاً حزب دموکراتیک خلق، و دولت اتفاق افتاد. در همین دوران واقعه ۳ عقرب ۱۳۴۴ شمسی/ ۱۹۶۵م. رخ داد که در تظاهراتی که به تحریک حزب دموکراتیک خلق و در راستای مخالفت با دولت دکتر محمدیوسف، شکل گرفت، سه نفر از شرکت‌کنندگان در تظاهرات در تیراندازی نیروهای پلیس کشته شدند و این حادثه که با بزرگنمایی تعداد کشته‌شدگان از سوی حزب دموکراتیک خلق همراه بود، به تنش بین دولت و مجلس شورا انجامید و سرانجام دکتر محمدیوسف از نخست‌وزیری استعفا داد و ظاهرشاه، محمدهاشم میوندوال را مأمور تشکیل دولت کرد. کابینه میوندوال دو سال بر سرکار بود تا اینکه در ماه نوامبر ۱۹۶۷م. کابینه جدیدی به ریاست نوراحمد اعتمادی دولت را به دست گرفت.

در دوران نخست‌وزیری نوراحمد اعتمادی، فعالیت‌های سیاسی احزاب با گرایش مارکسیستی شدت بیشتری یافت؛ اما در مقابل با گروههای اسلامی به شکل خشنی برخورد صورت گرفت. چنانکه در سال سوم صدارت اعتمادی، علما و روحانیونی که در مقام اعتراض بر روش حکومت در مسائل دینی و مدارا در برابر عناصر مارکسیستی، در مسجد پل خشتی کابل تحصن اختیار کرده بودند، توسط نیروهای نظامی از مسجد اخراج و به اطراف کشور تبعید گردیدند، در حالی که در هیچ مرحله‌ای چنین اقدامی در برابر زیاده‌روی گروههای مارکسیستی صورت نگرفت. همچنین اعتمادی به جریده

"پرچم" ارگان یکی از دو شعبه حزب انشعاب یافته دموکراتیک خلق و جریده "شعله جاوید" ارگان جمعیت دموکراسی نوین که گرایش مائوئیستی داشت علی‌رغم احکام قانون اساسی اجازه تأسیس داد و از نشر ایدئولوژی آنان جلوگیری ننمود.^(۳۷)

برخی معتقدند این کارها به اشاره محمدداودخان اجرا می‌شد تا با شکل‌گیری فضای هرج و مرج، قانون اساسی جدید بی‌اعتبار و از میان برداشته شود.

در ادامه حزب دموکراتیک خلق به دو جناح خلق و پرچم انشعاب یافت، یکی به رهبری نورمحمد تره‌کی و دیگری به رهبری ببرک کارمل. هر یک از این دو فرقه، خود را حزب حقیقی دموکراتیک خلق می‌شمردند اما در بین مردم از روی نام جرایدی که سخنگوی آنان بودند، به خلق و پرچم شهرت یافتند. همچنین در سال ۱۹۶۸ جریده "شعله جاوید" به صاحب‌امتیازی دکتر عبدالرحیم محمودی به عنوان ارگان حزب دمواتیک نوین تأسیس گردید.

از سویی دیگر در همین دوران نهضت اسلامی نیرومندی به میان آمد و در تاریخ کشور نقش مؤثری به جا گذاشت؛ گرچه بعداً به چند شعبه بانامهای جداگانه تقسیم شد. این حرکت بار اول در دوره صدارت شاه محمودخان از جانب مولوی صاحب قلعه بند با عنوان "حزب الله" به راه افتاد و پس از یک دوره فترت در سال ۱۹۶۴م. دوباره به نام جمعیت اسلامی افغانستان ظهور پیدا کرد. رهبران جمعیت عمدتاً از استادان فاکولته شرعیات (دانشکده الهیات و معارف اسلامی) تشکیل شده بودند؛ مانند مولوی نیازی، استاد برهان‌الدین ربانی، استاد توانا و استاد سیاف؛ مولانا منهای الدین گهیز (موسس جریده گهیز)، مولوی محمدیونس خالص، مولوی فیضانی و قاضی هدایت نیز از فعالان این حرکت بودند. بنیان‌گذاران این حزب اسلامی نخست در پوهنتون (دانشگاه) به کار پرداخته محصلان (دانشجویان) را در برابر حرکات مارکسیستی خلق و پرچم و شعله جاوید بسیج کردند و پس از آن تبلیغاتشان را در خارج پوهنتون و در اطراف و اکناف کشور گسترش دادند، به طوری که

تمام عالم اسلامی سودمند واقع شود. و این ملت مسلمان، که دینداری در نژادشان ریشه دوانده است و دارای عواطف اسلامی و غیرت دینی هستند، از اینکه شکار مظاهر فریبنده تمدنها و عقاید باطله گردند، نجات یابند.^(۲۹) ■

پی نوشت ها:

- ۱- Dravidians، نام پر جمعیت ترین نژادهای ساکن هند پیش از ورود مهاجمین آریایی.
- ۲- افغانستان، علیرضا علی آبادی، ص: ۸، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ سوم، ۱۳۷۵.
- ۳- سرزمین و مردم افغانستان، مری لوئیس کلیفورد، ترجمه مرتضی اسعدی، ص: ۴۹-۶۲، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ۴- همان، ص: ۹-۱۰، بطلمیوس و دیگر جغرافیدانان ایام باستان، از سرزمینی که در جنوب هندوکش، بین کویر نمک ایران در غرب و رود سند در شرق، واقع بوده، با نام آریانا یاد کرده اند.
- ۶- سرزمین و مردم افغانستان، ص: ۱۳۲.
- ۷- همان، ص: ۱۳۳. ۸- همان، ص: ۱۳۶.
- ۹- افغانستان قبل الفتح الاسلامی و فی آیامه، محمود شیت خطاب، ص: ۷، دار قتیبه للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۱۱هـ.ق، ۱۹۹۰م.
- ۱۰- سرزمین و مردم افغانستان، ص: ۲۸.
- ۱۱- افغانستان در پنج قرن اخیر، میرمحمدصدیق فرهنگ، ص: ۳۳، انتشارات عرفان (ناشر: محمدابراهیم شریعتی افغانستانی)، چاپ نوزدهم (چاپ سوم ناشر)، تهران، ۱۳۸۵.
- ۱۲- سرزمین و مردم افغانستان، ص: ۱۶۴.
- ۱۳- تاریخ دعوت و اصلاح (امام شاه ولی الله دهلوی)، سید ابوالحسن علی ندوی، ترجمه علامه محمدابراهیم دامنی، جلد پنجم، ص: ۳۹۶، انتشارات صدیقی، زاهدان.
- ۱۴- سرزمین و مردم افغانستان، ص: ۱۶۶.
- ۱۵- محمدزایی نیز تیره ای از درانی ها بود.
- ۱۶- جمال الدین الأفغانی، دکتر محسن عبدالحمید، ص: ۱۴، مؤسسه الرساله بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۳م.
- ۱۷- این کتاب سالها قبل در ایران با عنوان "نبرد ایدئولوژیک و ارزیابی تمدن غرب" توسط آقایان سید محمد تقی و علی اکبر مهدی پور در قم به فارسی ترجمه شده است. اخیراً جناب آقای داود نارویی، از فضلاء حوزه علمیه دارالعلوم اهل سنت زاهدان، ترجمه دیگری از این کتاب تهیه کرده اند که ان شاء الله به زودی توسط انتشارات نشر احسان در تهران منتشر خواهد شد.
- ۱۸- نبرد ایدئولوژیک و ارزیابی تمدن غرب، سید ابوالحسن ندوی، ص: ۳۹.
- ۱۹- سفرنامه افغانستان، سید سلمان ندوی، مترجم: نذیر احمد سلامی، ص: ۸، مؤسسه علمی و پژوهشی هفت اقلیم زاهدان، چاپ نخست، ۱۳۸۲.
- ۲۰- همان، ص: ۵۵.
- ۲۱- افغانستان در پنج قرن اخیر، میرمحمدصدیق فرهنگ، ص: ۷۱۷.
- ۲۲- همان، ص: ۷۲۶. ۲۳- همان، ص: ۷۳۰.
- ۲۴- همان، ص: ۷۴۰. ۲۵- همان، ص: ۷۴۳-۷۴۴.
- ۲۶- همان، ص: ۷۵۷-۷۵۸. ۲۷- همان، ص: ۸۱۸-۸۱۹.
- ۲۸- همان، ص: ۸۲۱.
- ۲۹- در سرزمین مجاهدان و فاتحان، ص: ۷۳.

در حدود ناپل در جنوب ایتالیا به استراحت مشغول بود، پس از شنیدن اخبار مربوط به کودتا، به شهر رم رفته در سفارت افغانستان اقامت گزید. سفیر کبیر افغانستان در ایتالیا که رابطه حسنه ای با ظاهرشاه و همچنین داودخان داشت، شاه را قانع ساخت که از پادشاهی استعفا دهد و جمهوریت را تأیید کند و در ایتالیا بماند. ظاهرشاه با اکراه این پیشنهاد را پذیرفت و جمهوریت را تأیید کرد. در مقابل داودخان به خانواده شاه اجازه داد به ایتالیا مسافرت کنند و به ظاهرشاه ملحق شوند.

بدین سان چهار دهه پادشاهی محمدظاهرشاه و همچنین نظام سلطنت ۲۲۰ ساله در افغانستان با یک کودتای بدون خون ریزی پایان یافت و نظام سلطنتی تبدیل به جمهوری شد.

علامه سید ابوالحسن ندوی که در همان سال ۱۹۷۳م. و در دوران حضور ظاهرشاه در کشور، در رأس هیئت بلند پایه ای از طرف سازمان بین المللی "رابطة العالم الاسلامی" مکه مکرمه، به افغانستان سفر نموده است، گرچه به علت ناهماهنگی مسئولان تشریفات دربار نتوانست با شخص ظاهرشاه دیدار و ملاقات کند، اما در ملاقات با علما و اندیشمندان و بازدید از مؤسسات فرهنگی و مراکز آموزش عالی سخنان ارزنده ای ایراد کرد و رویکرد فکری و فرهنگی صحیح اسلامی را برای نسل جوان تبیین ساخت. امام ندوی در پایان این سفر و در تحلیلی از اوضاع حاکم بر جامعه افغانستان می نویسد: "در مقابل این همه تمایلات و غوطه ور شدن ها در میان منجلا ب جنبش های کمونیسیم و لائیک و رغبت به تمدن غربی و قدم گذاشتن ها بر رد پای جوامع غربی، فقط افغانستان به تنهایی مسئول نیست بلکه تمام بلاد اسلامی مسئول این وضعیت هستند. همه می دانیم که منابع درآمدی افغانستان بسیار محدود است. اگر خداوند متعال حکومت های بزرگ اسلامی را توفیق دهد تا دست همکاری و تعاون به سوی افغانستان دراز کنند و در تکمیل طرح ها و اجرای برنامه ها آن را کمک کنند، بدون شک این کشور از تقاضای کمک از سایر کشورهای بزرگ بی نیاز خواهد شد و آنگاه می تواند از حمیت اسلامی خود محافظت نموده و آن را گسترش دهد و برای

خواهیم دید رهبری حرکت ضد کمونیستی را چه در دوره مشروطیت و چه در دوره جمهوری محمد داودخان به عهده گرفتند و بعداً در جهاد علیه تهاجم شوروی نقش اساسی ای ایفا نمودند.^(۲۸)

در سال ۱۹۶۹م. انتخابات مجلس شورا برگزار شد. بر اثر تلاشهای پشت پرده محمد داودخان، کاندیداهای اعتدال گرا و هواخواه مشروطیت و قانون اساسی ناکام ماندند و از مخالفان دست چپی قانون اساسی ببرک کارمل رهبر جناح پرچم و حفیظ الله امین عضو جناح خلق حزب دموکراتیک خلق به ترتیب از کابل و پغمان به نمایندگی رسیدند. سرانجام در ماه می ۱۹۷۱م. کابینه اعتمادی زیر فشار مجلس شورا مجبور به استعفا گردید. پس از اعتمادی تا فاصله انجام کودتا و سقوط دوران پادشاهی، دو دولت یکی به ریاست دکتر عبدالظاهر و دیگری به ریاست محمد موسی شفیق روی کار آمدند.

در تابستان سال ۱۹۷۳م. ۱۳۵۲ شمسی ظاهرشاه برای استراحت به اروپا رفت و به حکم قانون اساسی پسر ارشدش سردار احمد شاه نیابت او را بر عهده گرفت. در همین ایام در افواه مردم شایعات بالا گفت که در آینده نزدیک یک کودتای نظامی رخ خواهد داد. این شایعات در نیمه شب ۲۶ سرطان (تیرماه) سال ۱۳۵۲ شمسی ۱۷ جولای ۱۹۷۳م. به حقیقت پیوست و دسته هایی از فرماندهان قرارگاه های نظامی کابل به فرمان محمد داودخان و رهبری صاحب منصبان حزب غیرقانونی پرچم به کودتا دست زدند و صدراعظم، وزیر دفاع و ژنرال عبدالولی داماد شاه را که در غیاب وی از امور مربوط به اردو (ارتش) مراقبت می کرد، در خانه هایشان دستگیر کردند و بدون هیچ گونه مخالفتی امور کشور را به دست گرفتند.

روز بعد رادیو کابل بیانیه محمد داودخان، نخست وزیر پیشین افغانستان، را با این مضمون پخش کرد: "هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام (شاهی) از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلامی موافق است جایگزین آن گردید". محمد ظاهرشاه که در هنگام اجرای کودتا